

Pazhuheshnameh Irfan

N.29, autumn & winter (2023 - 2024)

Pages: 197- 226

Abu Abdullah Mohammad Ibn Khafif the link between the Iraq school of mysticism and the Shiraz school of mysticism

Fatemeh Toobaie¹ /Mohammad Yusof Nayyeri²

Abstract: Abu Abdullah Mohammad Ibn Khafif stands out as an influential Sufi in Shiraz, following the path of Sufism. Despite his widespread mention in biographical books, his mystical approach has not received thorough examination and acknowledgment. This misconception arises from viewing his worldview as a reflection of the Iraqi school, particularly influenced by Junaid, considering him an envoy for transmitting Iraqi mystical ideas to Fars. This research clarifies that Sheikh Kabir's thoughts indeed bear traces of teachings from Iraqi Sufis, but some of his definitions, opinions, and decisions deviate from the mystical perspective of the Baghdad school, revealing his true stance. Points of departure from the Baghdad school include embracing the worldviews of Hallaj and Rouim, accepting Sama, prioritizing poverty over wealth and choosing work over begging, rejecting God's observation and arrogance towards Him, and ultimately embracing divine love. If we acknowledge that Ibn Khafif's worldview does not mirror the Baghdad school of mysticism, then these key elements in his perspective mark the genesis of the Shiraz school of mysticism: "Moderation in attitude and personality," "preparation for the entry of love," and "making text interpretable." Essentially, Sheikh Kabir's significance lies in bridging the Sufis of the classical Baghdad period with the later Sufis of the Shiraz school, positioning Ibn Khafif as the link between the Iraqi and Shiraz schools.

Keywords: Abu Abdullah Muhammad Ibn Khafif, Junaid Baghdadi, The Connection Circle, Baghdad School of Sufism, Shiraz School of Sufism

1. p.h.d. graduated in persian language and literature. shiraz university (corespondent author) e-mail: toobaieshima@yahoo.com

2. professor. department of persian language and literature. shiraz university email: m.nayyeri110@yahoo.com

شیخ کبیر، ابوعبدالله محمدبن خفیف؛

حلقه اتصال مکتب عرفان عراق به مکتب عرفان شیراز

فاطمه طوبایی* / محمدیوسف نیری**

چکیده: ابوعبدالله محمدبن خفیف یکی از مشایخ جریان ساز شهر شیراز در مسیر تحول تصوف است. نام وی در کتب تراجم بسیار شنیده شده، اما نگرش عرفانی او به درستی بررسی و شناخته نشده است و همین امر سبب شده تا جهان‌بینی وی را انعکاسی از مکتب عراق و به خصوص جنید تصور کنند و او را سفیری برای انتقال اندیشه‌های عرفانی عراق به فارس بدانند. در این پژوهش با تفحص و غور در آرای شیخ کبیر روشن گردید که ردپای تعالیم مشایخ عراق در جهان‌اندیشگانی وی دیده می‌شود، اما تعاریف، نظرات و تصمیماتی ناهماهنگ با نگرش عرفانی مکتب بغداد هستند که خط مشی حقیقی او را مشخص می‌کنند.

اگر بپذیریم که جهان‌بینی ابن خفیف زیرمجموعه مکتب عرفان بغداد قرار نمی‌گیرد، «اعتدال در نگرش و منش»، «تمهیدگری برای ورود عشق» و «وسعت میدان تأویل»، کلید واژه‌هایی در نگرش شیخ کبیر هستند که آغاز مکتب عرفان شیراز را نوید می‌دهند. درواقع اهمیت شیخ کبیر در پیوندی است که میان صوفیان دوره کلاسیک عرفان بغداد و صوفیان متاخر مکتب عرفان شیراز برقرار می‌کند. ابن خفیف را می‌توان حلقه اتصال مکتب عرفان عراق به مکتب عرفان شیراز دانست.

کلیدواژه‌ها: ابوعبدالله محمدبن خفیف، جنید بغدادی، حلقه اتصال، مکتب عرفان بغداد، مکتب عرفان شیراز

* دانش‌آموخته دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شیراز (نویسنده مسئول)

رایانامه: toobaieshima@yahoo.com

رایانامه: m.nayyeri110@yahoo.com

** استاد تمام. بخش زبان و ادبیات فارسی. دانشگاه شیراز

مقاله علمی پژوهشی است. دریافت مقاله: ۱۴۰۰/۱۱/۱۷؛ پذیرش مقاله: ۱۴۰۱/۱/۲۱

مقدمه:

شیخ کبیر ابوعبدالله محمدبن خفیف، از بزرگ‌ترین مشایخ فارس در سده سوم و چهارم بود. وی در زادگاه خود اثری عظیم برجای نهاد و مریدان فراوانی گرد خود جمع کرد. رجوع اهل طریقت در آن زمان به وی بود و او را شیخ الاسلام و سلطان تصوف زمان لقب داده بودند. نه تنها اهل تصوف، بلکه طبقات مختلف اجتماع و فقها و محدثان نیز او را عزیز و گرامی می‌داشتند و درباریان و دیوانیان نیز از معتقدان وی بودند. در جریان تاریخ و تحولات تصوف نام ابن خفیف، جزو شاخص‌ترین چهره‌ها بسیار شنیده شده اما در پژوهش‌های انجام‌شده به شناخت دقیق جهان‌بینی عرفانی او کمتر اهمیت داده شده است.

شیخ کبیر از همان کودکی به زهد و ریاضت علاقه شدیدی نشان داد و جذب مسیر تصوف شد و اولین مرشد وی یعنی ابوالعباس احمدبن یحیی آینده‌ای درخشان را برایش پیش‌بینی کرد. نخستین استادان او در شیراز مومل جصاص، جعفر حدّاء، ابوبکر محمد عتایدی و ابوبکر شعرانی بودند (جامی، ۱۳۷۰: ۲۴۰). پس از گذشت چندی ابن خفیف راه سفر در پیش گرفت و برای چندمین مرتبه به حج رفت. ابن صوفی جوان پس از این تاریخ سفری نیز به بغداد رفت و در آنجا با بزرگانی چون رویم و جریری، جانشین جنید، ملاقات کرد اما بنابر روایات موجود در *عوارف‌المعارف* و *نفحات الانس*^۱ احتمالاً موفق به دیدار با جنید بغدادی نشد؛ هرچند در برخی از منابع چون *تذکره الاولیاء* ملاقات جنید و ابوعبدالله پذیرفته شده است. در *شیرازنامه* چنین نقل شده است که وی از رویم خرقه گرفته است و در شدالازار آمده که جریری بر وی خرقه پوشانده است (زرکوب، ۱۳۵۰: ۱۶۵). این دیدارها با مشایخی که پرورش یافته جنید بودند یا به گونه‌ای تحت تأثیر نظریات او قرار داشتند، بر ابن خفیف بسیار تأثیر گذاشت و شاید بتوان گفت شاکله فکری او را تشکیل داد. همین تأثیرپذیری از مکتب عرفان عراق سبب شده است تا پژوهشگران هنگام تحلیل نگرش عرفانی ابن-خفیف با قدری ساده‌انگاری جهان‌بینی وی را انعکاسی از مکتب عراق و به‌خصوص جنید تصور کنند و او را سفیری برای انتقال اندیشه‌های عرفانی عراق به فارس بدانند.

با مذاقه در آرای شیخ کبیر می‌توان تعاریف، نظرات و تصمیماتی را یافت که هماهنگ با نگرش عرفانی مشایخ عراق نیستند، به‌طوری‌که این نقاط افتراق را باید گام‌هایی برای جدایی و انفکاک از این مکتب محسوب کرد. با جدایی از مکتب عراق این پرسش ایجاد می‌شود که آیا

جهانبینی ابن خفیف را می‌توان در مکتبی دیگر تحت عنوان مکتب عرفان شیراز گنجانند و ظهور او را بارقه‌ای دانست از طلوع یک مکتب جدید؟

پژوهشگر در این مجال اندک نوشتاری می‌کوشد پس از معرفی مختصر مکتب عرفان عراق، ابتدا آرا عرفانی ابن خفیف را از میان آثار باقی‌مانده از وی و تذکرها و سیرت‌هایی که به ابن خفیف و عقاید او پرداخته‌اند، استخراج کند و پس از آن به هم‌سویی‌های فکری شیخ کبیر با مشایخ بغداد و به‌خصوص جنید بپردازد. درنهایت نیز نقاط افتراق و انفکاک وی از مکتب عرفان عراق را توضیح دهد و فرضیه ظهور مکتبی جدید تحت عنوان مکتب عرفان شیراز را مطرح و در باب ویژگی‌های هندسه عرفانی آن در نگرش شیخ کبیر بحث کند.

پیشینه پژوهش:

در پژوهش‌های اندکی که پژوهش‌گران جدید ایرانی^۲ و شرق‌شناسانی چون فریتز مایر، ماسینیون و هلموت ریتز پیش از این در باب ابن خفیف انجام داده‌اند و حتی در مقدمه گسترده و جامع شیمل بر تصحیح سیرت ابن خفیف (دبلی، ۱۳۶۳)، تصویری که از شیخ کبیر ارائه می‌شود، تصویر شیخی زاهد و شریعت‌مدار و گریزان از ذوق و شور عرفانی است که سرسپرده مشایخ عراق و به‌خصوص جنید است. پیری خشن جامه و عبوس که گاه نظرانی افراطی‌تر از مشایخ عراق دارد و پای‌بندی او به اصول و فروع دین و احکام ریز و درشت شریعت تا به‌اندازه‌ای است که بعضی او را پیرو مکتب ظاهریه دانسته‌اند.

ژان کلود واده احتمالاً نخستین کسی است که به‌شکلی گذرا به تفاوت جهانبینی شیخ کبیر و جنید اشاره می‌کند و معتقد است ابن خفیف در پذیرش عقاید جنید مردد است. بنابر نظر وی، زندگی و تفکرات ابن خفیف را به دو بخش پی‌درپی می‌توان تقسیم کرد: دوره اول، دوره احاطه علمی و فقهی وی بر مشکلات حیات صوفیانه در فارس بود که زاهدان فارس را بی‌نهایت شیفته کرده بود. دوره دوم، دوره تأثیر از جنید و مکتب عراق است که البته می‌توان گفت ابن خفیف برای پذیرش بی‌کم‌وکاست تعلیمات جنید مردد بود و تعالیم اولین استاد بغدادی خویش رویم و استادان شیراز را گاه متفاوت و پذیرفتنی‌تر می‌یافت (واده، ۱۳۸۷: ۷۴).

سید مسعود رضوی نیز در مقاله خود اشاره‌ای کوتاه به اختلاف نظر جنید و ابن خفیف در باب حلاج و پذیرش وی می‌کند و این پذیرش را نقطه عطفی در زندگی و نگرش عرفانی ابن خفیف

شیخ کبیر، ابوعبدالله محمدبن خفیف؛ حلقه اتصال مکتب عرفان عراق به مکتب عرفان شیراز/ فاطمه طوبایی و محمدیوسف نیری ۲۰۱
می‌داند که نتایج آن را باید در شاگرد او دیلمی جست‌وجو کرد؛ اما در نهایت او نیز هنگام توصیف
شیخ کبیر، تصویری مشابه با تصویر دیگر پژوهش‌گران ارائه می‌دهد (رضوی، ۱۳۹۳: ۶۶).

۱. پردازش تحلیلی موضوع

۱.۱. مختصری در باب مکتب عرفان بغداد و اصول فکری آن

۱.۱.۱. پیدایش و تکوین

اولین بار قشیری در رساله خویش از «خراسانیان» و «عراقیان» به عنوان دو مکتب تصوف نام می‌برد (قشیری، ۱۳۹۱: ۲۹۵). عنوان «مکتب بغداد یا عراق» در ابتدا صرفاً به جهت مکان جغرافیایی این صوفیان و در مقابل صوفیان ساکن خراسان بر آنان اطلاق می‌شده است، اما در اصول و عقاید این دو نحله نیز تفاوت‌های فراوانی به چشم می‌خورد.

مکتب عرفانی بغداد در اواخر قرن سوم توسط برخی از صوفیان ساکن آن شهر پایه‌گذاری شد. نخستین شخصیت این مکتب ابومحفوظ معروف کرخی است اما نماینده واقعی این مکتب را جنید بغدادی دانسته‌اند. اصول فکری این مکتب توسط سری سقطی به جنید بغدادی منتقل شده است. این مکتب در قرن سوم به کمک تعلیمات جنید انسجام کافی یافت و پس از او توسط مریدانش ادامه و گسترش پیدا کرد. پس از وفات جنید، تصوف بغداد اندک‌اندک رو به افول نهاد، به گونه‌ای که برخی از پیروان این مکتب در سده چهارم و پنجم به اجبار به خراسان مهاجرت کردند و زمینه‌ساز گسترش مکتب بغداد در این سرزمین شدند. نخستین دلیل افول مکتب عراق، شرایط اجتماعی-سیاسی بود. بغداد در سال‌های پایانی قرن سوم و در سراسر قرن چهارم رنگ آرامش به خود ندید و پیوسته منازعات مدعیان خلافت و نزاع میان پیروان مذاهب و نیز بلایای طبیعی شهر را دست‌خوش بی‌ثباتی کرده بود. در طول این صد و چند سال گرچه خلفای عباسی داعیه حکومت داشتند، این ترکان و حمدانیان و آل‌بویه بودند که حکومت می‌کردند. دلیل دوم خود دربردارنده سه مسئله است: اول مرگ مشایخ بزرگ بغداد بود که سبب تهی شدن این شهر از مشایخ بزرگ تصوف گردید؛ دوم بی‌باکی صوفیانی چون حلاج و شبلی و طرد حلاج از سوی استادش جنید بود که سبب شد تا دستگاه خلافت عباسی نسبت به آرای متصوفه بیمناک گردد و محنت فراوان گریبان‌گیر صوفیان شود و در نهایت نوعی دودستگی بین متصوفه به وجود آید؛ سوم ظهور مخالفانی

سرسخت از جمله ابن یزدانپار اُرموی و محمد باهلی معروف به غلام خلیل بود که با طریق صوفیان بغداد از جمله جنید مخالفت می کردند و آنان را مورد طعن و سرزنش قرار می دادند (سوری، ۱۳۹۹: ۱۵۶-۱۵۵).

جمع این عوامل سبب شد تا مریدان و شاگردان جنید، میراث تصوف بغداد را به خراسان منقل کنند. با تعالیم این عده، صوفیان فارسی زبانی چون هجویری، دقاق، ابوسعید ابوالخیر و خواجه عبدالله انصاری ظهور کردند و برخی از آنان دست به تألیفاتی زدند که با این آثار بسیاری از اصول اساسی مکتب بغداد مدون شد.

۱.۱.۲. اصول و مبانی فکری

بسیاری از مباحث عرفان و تصوف اسلامی برای اولین بار در قرن سوم و در مکتب بغداد مطرح می شود. همه عارفان این دوره در پیدایش این مباحث جدید نقش دارند، اما در این میان نقش بعضی از آن ها چشم گیرتر است. جنید بغدادی یکی از ستون های تصوف در قرن سوم است؛ در نهادهای تصوف و تعریف و تشریح اصطلاحات آن بیش از دیگران تأثیر دارد و بسیاری کسان مبانی نظری و سلوک عملی خود را بر پایه ارشادات او بنا نهاده اند. آرای او چنان حائز اهمیت است که مبانی و اصول فکری مکتب بغداد بر مبنای آن ها تعریف می شود؛ از این جهت تعاریف او در باب مفاهیم مختلف بسیار مهم است. بسیاری بر این باورند که جنید تصوف را به صورت روش مند سامان داد و از این روست که او را استاد متصوفه و سر این طایفه خوانده اند:

جنید سر این طایفه بود و همه بدو نسبت کنند و اول کسی بود که این علم را ترتیب نهاد و بسط کرد و کتب ساخت در این باب و اول کسی که بر منبر آشکارا از این سخن گفت (خواجه عبدالله انصاری، ۱۳۶۲: ۴۵۹).

مباحث صوفیانه پیش از او چندان رشدی نداشته است و بیشتر به زهد نزدیک است، اما او با نکته بینی های خود بسیاری از مباحث عرفانی را چنان عمق و غنا می بخشد که آنچه از طریق استادانش به او رسیده است با آنچه از او به شاگردانش می رسد، تفاوتی آشکار دارد و این تفاوت و تحول شگرف صرفاً مدیون کیاست و دقت و تعمق او در وادی مفاهیم عرفانی است

سخنانی که از جنید به دست آمده است در حدود چهل مبحث عرفانی است. در باب برخی از این مباحث سخنان بیشتری از وی نقل شده است و همین مطلب نشان می دهد که جنید به آن

مباحث توجه بیشتری داشته و بیشتر حائز اهمیت هستند و درواقع می‌توان به کمک آن‌ها اصول و مبانی فکری مکتب بغداد را استخراج کرد. آن مباحث عبارت‌اند از: عمل به شریعت، توحید، تعریف تصوف و صوفی، محبت، علم و معرفت، سماع، توکل و صحو (رضایی، ۱۳۸۷: ۷۴).

نقش محوری جنید در مکتب عرفان عراق به دلیل شیوه روش‌مندی است که در سلوک خویش برگزید. پیروی و تبعیتی که از قرآن و سنت داشت و سخنانی که اصولی و سنجیده بر زبان می‌آورد، به او شخصیتی قابل اعتماد بخشیده بود به‌نحوی که هرگز شطحیاتی از او روایت نکرده‌اند. کمتر سخنی از جنید را می‌توان یافت که پشتوانه‌اش آیه‌ای از قرآن یا حدیثی از رسول (ص) نباشد. پس از قرآن و احادیث پیامبر (ص) بیشترین توجه او برای اخذ مفاهیم عرفانی، معطوف به امیرالمؤمنین علی (ع) است (رضایی، ۱۳۸۷: ۱۵). وی به دلیل حساسیت‌های موجود، در به‌کار بردن کنایات و لطایف و الفاظ بسیار دقیق و باریک عمل می‌کرد و بیشترین معنی را در کمترین لفظ می‌گنجاند به گونه‌ای که فهم آن‌ها برای ناآشنایان راه سلوک تقریباً ناممکن باشد.

شاید مهم‌ترین سخنی از او که شکل و محتوای تصوف را تا حدود زیادی باز می‌شناساند، آن باشد که عطار در تذکرة الاولیاء از وی نقل می‌کند:

و گفت: تصوف نعتی است که اقامت بنده در آن است. گفتند: نعت حق است یا نعت خلق؟ گفت: حقیقتش نعت حق است و رسمش نعت خلق (عطار، ۱۳۹۴: ۴۵۳).

براین اساس، جنید حقیقت تصوف را از شکل آن جدا می‌داند و همین اشاره موجز اما درخشان بنیاد تصوف مورد قبول وی را شکل می‌دهد. او تصوف را دارای ظاهری می‌داند و باطنی. ظاهرش از آن بنده است و از طریق گرسنگی و ترک دنیا و دست برداشتن از آرزوها به دست می‌آید اما باطن تصوف از آن خداست. یعنی:

حقیقت تصوف آنگاه آشکار می‌شود که بنده از صفات خویش فانی گردد و فانی صفت بنده به بقای صفت حق است و این چنین تصوف صفتی است از آن حق (هجویری، ۱۳۸۰: ۴۱).

وی در خلال همین تعریف کوتاه، مرز میان تحقق و ترسم و عرفان و عرفان‌نمایی را باز نموده است.

نگرش توحیدی جنید به گونه‌ای است که با نظرگاه شاگرد مشهورش حلاج فاصله بسیار دارد. وی تمام همتش را بر این نکته متمرکز می‌کند که می‌باید از ایجاد تناظر منطقی بین فنا و بقا پرهیز کرد. وی آنگاه که می‌خواهد مراتب توحید را برشمرد، آن را به چهار مرحله تقسیم می‌کند: توحید علمی؛ توحید افعالی؛ فنا و وحدت شهود. مرتبه سوم توحید، فنا است که سالک در جهت رسیدن به حق از خود و صفات خود خالی شده و سراسر وجود خویش را سرشار از صفات حق می‌یابد. از دیدگاه جنید فنا حاصل محبت است: «محبت درست نیاید میان دو تن تا یکی دیگری را نگوید ای من» (عطار، ۱۳۹۴: ۴۵۵). نهایت این مسیر نیز وحدت شهود است. در این مقام سالک با حفظ هویت خویش، خود و همه مخلوقات را به صورت یک کل واحد و حقیقت واحد می‌بیند. با توجه به روایات منقول از جنید شکی نمی‌ماند که خود آخرین مرحله را تجربه کرده است: وی پس از اینکه فنای انسان را در برابر خداوند ذکر می‌کند، مشاهده را به عنوان نتیجه آن این گونه بیان می‌کند: «تا آخر بنده اندرین محل چون اول او شود و چنان گردد که از اول بوده است پیش از آنکه بوده است»: «قیل لجنید ما النهایه؟ قال: الرجوع الی البدایه» (هجیری، ۱۳۸۰: ۴۲).

مشهور است که جنید از عارفان اهل صحو است و برخلاف سکریان که در حال خویش پنهان می‌شوند و مسئولیتی را در برابر اعمال و اقوال خویش نمی‌پذیرند، جنیدیان در برابر افعال خود و هر نظری که ارائه می‌دهند، مسئول هستند و پذیرفته‌اند که هوشیاری اساس اندیشه و عمل آنان است. اما نکته مهمی که در این بین مطرح است، بازتعریف مفهوم صحو توسط جنید است. وی برخلاف مشایخ پیش از خود، صحو را بازگشتن از حالت سکر به حالت طبیعی نمی‌داند، بلکه مرحله‌ای بالاتر و برتر از آن می‌داند. بنابر نظر وی، سکر غیبتی است که به واسطه واردی قوی در شخص ایجاد می‌شود و اصطلاحاً می‌تواند با آنچه فنای سالک گفته می‌شود، هم‌زمان و یکسان باشد. اما صحو مرحله‌ای از وحدت شهود است که بالاتر از سکر و فنا قرار دارد و بقای بنده است به وسیله حق: «صحو عبارت است از صحت حال بنده با حق و فراتر از صفت بنده و اکتساب خلق است» (عطار، ۱۳۹۴: ۴۵۶). دو نکته از این تعریف آشکار می‌شود: نخست. صحو مورد نظر جنید با صحو که بایزید و مکتب خراسان تعریف می‌کند متفاوت است؛ دوم. برخلاف باور متداول در باب صحو، جنید آن را فراتر از اختیار و اکتساب بنده می‌بیند (میرباقری فرد، ۱۳۸۹: ۳۴۷). باید در خاطر

داشت که مهم‌ترین هدف اصحاب صحو از تأکید بر این موضوع، حفظ اصول شریعت و پرهیز از انحراف و تباهی است.

در باب سماع می‌توان گفت جنید آن را مباح نمی‌دانست و برای برخی از مردم گناه تلقی می‌کرد: «از جنید می‌آید که جریری را گفت اندر حال ابتدای توبه وی، که اگر سلامت دین خواهی و رعایت توبه کنی، اندر سماع صوفیان که کنند منکر مشو و خود را اهل آن بدان تا جوانی، و چون پیر شوی مردمان را بزه کار مکن» (هجویری، ۱۳۸۰: ۵۳۷). «مردمان را بزه کار مکن» به این معنی است که اگر کسی مردم را به سماع وادارد یا آن را مباح کند، آن‌ها را در گناه انداخته است. خود جنید نیز هیچ‌گاه سماع نمی‌کرده و شاگردانش را نیز از انجام آن بازداشته است، اما مانع از سماع دیگر صوفیان نمی‌شده است. قشیری نقل کرده است که مریدی هنگام شنیدن کلام جنید فریاد می‌کشید اما جنید به شدت او را از این کار نهی می‌کند تا جایی که مرید از شدت اضطراب و غلیان احساسات و البته ممانعت جنید از سماع، جان می‌دهد (قشیری، ۱۳۹۱: ۶۱۱). در روایتی دیگر خواجه عبدالله انصاری نقل می‌کند که در مجلس سماعی با حضور جنید و نوری و دیگر صوفیان، نوری در حال سماع جنید را نیز به سماع دعوت می‌کند و جنید از سماع امتناع کرده و در پاسخ این آیه را می‌خواند: «تَرَى الْجِبَالَ تَحْسِبُهَا جَامِدَةً وَ هِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ...»: «و کوه‌ها را بینی، پنداری که جامدند، حال آنکه به سرعت ابر می‌روند» (نمل: ۸۸).

در مقایسه با دیگر بزرگان اهل تصوف به جنید کرامات کمتری نسبت داده‌اند و به جز یکی دو مورد کراماتی که از دایره عقول فراتر باشد، به وی نسبت نداده‌اند که دلیل این امر نیز احتمالاً مخالفت وی با اظهار کرامات است. وی در این باره می‌گوید: «مکر همه این است که بر آب می‌رود و بر هوا می‌رود و همه او را در این تصدیق می‌کنند. این همه مکر بود کسی را که داند. جنید گفت: ایمن بودن مرید از مکر، از کبایر بود و ایمن بودن واصل از مکر، کفر بود» (عطار، ۱۳۹۴: ۴۵۹).

نکته دیگری که باید مورد توجه قرار گیرد، ارتباط محکمی است که جنید بین «خوف و رجا» به عنوان علت و «قبض و بسط» و «فنا و بقا» به عنوان معلول آن برقرار می‌کند. در این باره می‌گوید: «خوف مرا بر قبض همی‌دارد و رجا بر بسط همی‌دارد. چون به خوفم بگیرد از خویشتم فانی کند و

چون به رجا مبسوطم گرداند، مرا باز دهد» (عطار، ۱۳۹۴: ۴۶۱). از نظر او خوف و رجا از مراحل اولیه سلوک است که عارف واصل از آن گذشته است زیرا او این وقت خویش است و بر خود مسلط. کسب و سوال نیز جزو مباحثی است که باید به آن پرداخت. گفته شده است که جنید برای تهذیب صوفیان و مریدان خود، آن‌ها را به سؤال کردن می‌فرستاد، اما سوال کردن را دارای شرایطی می‌دانست و به گونه‌ای به کار می‌برد که قصد و هدف از آن، در شکستن نفس باشد. بعد از جنید و در دوران مریدان او سخنی از سوال نیست و شبلی برای تهذیب و ریاضت، بیشتر مریدانش را به سفر می‌فرستاد.

فقر از نظرگاه جنید خالی شدن دل از اشکال است؛ زیرا دل شخص خالص و صدیق از هر چیزی جز خدا باید خالی باشد. بنابراین فقیر در قلب خویش فقط برای خداست و آنچه انجام می‌دهد و آنچه انجام نمی‌دهد نیز موافق خداست (عطار، ۱۳۹۴: ۴۵۹). بنابر این تعریف، مراد از فقر خالی بودن دل است نه خالی بودن دست و فقر مادی.

آخرین مرحله سلوک از نظر جنید مشاهده است و کسی که لایق این وصال یا مشاهده نباشد همه احسان او گناه است. بنابر عقیده وی «مشاهده غرق است و وجد، هلاک» (عطار، ۱۳۹۴: ۴۵۶). او مشاهده و وجد در معنای یافتن را دو روی یک سکه می‌داند که «وجد زنده کننده همه است و مشاهده میراننده همه» (عطار، ۱۳۹۴: ۴۵۶). هر که با مشاهده حق فانی شده است، با وجد و یافت او زنده می‌شود و به بقا می‌رسد.

جنید تعاریف متفاوتی از ماهیت محبت ارائه می‌دهد، اما این مفهوم در شاکله فکری او و تصوفی که بنیان می‌گذارد، جایگاه درخور تأملی ندارد. در مکتب بغداد تا سده چهارم سخنی در باب عشق الهی دیده نمی‌شود و تنها جنید به کاربرد این تعبیر را در باب خداوند مجاز اعلام می‌کند. برای اولین بار پس از او ابوعلی دقاق در قرن چهارم سخنانی البته در «رد عشق» بر زبان می‌آورد. وی شاگرد واسطی و استاد قشیری است و از میراث‌داران مکتب بغداد در خراسان محسوب می‌شود (رضایی، ۱۳۸۷: ۲۱).

۲.۱. آرای عرفانی ابن خفیف

بنابر نظر ابن خفیف تصوف دارای سه سطح شریعت، حقیقت و حق است. در سطح اول چهار رکن حیاتی باید حضور داشته باشند تا بتوان نام مسیری که سالک طی می‌کند را تصوف نهاد: نخست

پاک کردن باطن دل‌ها از کدورت؛ دوم خُلق نیکو پیشه گرفتن در مواجهه با خُلق؛ سوم پیروی و متابعت از حضرت رسول^(ص)؛ چهارم دور کردن حطام دنیا از خود. «از شیخ پرسیدند کی: تصوف چیست؟ گفت به زبان شریعت تصوف آن است که باطن دل‌ها از کدورت پاک کند و خوی نیک با خلق پیش گیرد و متابعت رسول^(ص) به همه چیز بنماید و معلوم به خود راه ندهاد» (دیلمی، ۱۳۶۳: ۲۱۴). تصوف در سطح دوم، فنای اوصاف بشری است و بی‌نیازی سالک از ماسوی‌الله: «و اما به زبان حقیقت آن است کی از صفات بشری به در روند و به خالق آسمان و زمین مستغنی گردند». و در نهایت تصوف در سطح سوم و به زبان حق ظهور اسما و صفات الهی در سالک است به گونه‌ای که سالک قائم به حق گردد و بنابر حدیث قرب نوافل، خداوند گوش و چشم و زبان او گردد که به وسیله آن‌ها بشنود و ببیند و سخن گوید. چنین شخصی را شایسته است که «صوفی» نام نهند: «و به زبان حق تصوف آن است که کی صفات بشری از ایشان نیست گرداند و به صفات خودشان مزین گرداند آنگه ایشان را نام صوفی باشد» (دیلمی، ۱۳۶۳: ۲۱۴). به بیان دیگر، آنچه شیخ خفیف در باب صوفی گفته، در حقیقت تعریف «ولی» است.

از نظر ابن خفیف برای صوفی کامل شدن زایل‌گشتن صفات بشری کافی نیست (= فنا) بلکه باقی‌شدن به بقای حق است که این مسیر را کامل می‌کند (سفر چهارم: فی الخلق بالحق): «شیخ گفت: صوفی آن باشد کی حق تعالی او را از اوصاف خود چیزی بخشد و او در میان خلق به حق ایستاده باشد» (دیلمی، ۱۳۶۳: ۲۱۳). براین اساس، وی صوفی کامل را در مقام بقای پس از فنا و صحو پس از سکر توصیف می‌کند و به برتری بقا بر فنا و صحو بر سکر معتقد است.

نکته بسیار مهمی که مؤلفان شرقی و غربی در باب ابن خفیف بر آن اتفاق نظر دارند این است که وی در علوم ظاهر و باطن به یک اندازه کوشیده و در هر دو سرآمد عصر خویش گشته است. وی در فقه از شافعی پیروی می‌کرده و او را از فقه‌های این مذهب به‌شمار آورده‌اند. در علم کلام نیز چنان‌که گفته شد از شاگردان ابوالحسن اشعری بوده است. بنابر اعتقاد وی سخن صوفی هرگز مخالف شریعت نیست: «شیخ می‌گوید کی: هر اشارتی و رمزی کی این طایفه متصوفه گفته‌اند و کرده‌اند، من آن را از شریعت به در آوردم یعنی سخن این طایفه هرگز خلاف شریعت نباشد» (دیلمی، ۱۳۶۳: ۳۵). و آنچه تصوف را به دور از آسیب نگاه می‌دارد متابعت از شرع است: «شیخ همیشه گفتی کی: قیمت هر کی آن است کی می‌داند و هر زاهدی کی درخت زهد را آبش از علم

ندهد زود باشد کی محو شد و هر عارفی کی معرفت خود را به شریعت راست نکند و به شریعت مقابله نکند عن قریب بی معرفت گردد» (دیلمی، ۱۳۶۳: ۳۵). بر همین اساس ابن خفیف هنگام وصیت کردن به شاگردانش، آنان را به متابعت کردن از پنج تن دعوت کرد:

شیخ کبیر می گوید کی: از جمله ی مشایخ به پنج کس اقتدا کنید: حارث محاسبی و ابوالقاسم جنید و ابومحمد رویم و ابوالعباس عطا و عمرو بن عثمان. از بهر آنکه ایشان جمع کرده بودند میان علم و حقیقت و دیگر مشایخ ارباب حال بودند و صاحب مقامات و مکاشفات و در هنگام استغراق گاه گاهی از ایشان سخنی چند صادر شده است کی به میزان شرع راست نیست. چون باز خود می آمدند از آن سخنان توبت می کردند و باز می گردیدند و استغفار واجب می دیدند (دیلمی، ۱۳۶۳: ۳۷).

موضوع فقر و غنا و برتری یکی بر دیگری، بسیار مورد توجه ابن خفیف بوده است. اولین کتابی که شیخ کبیر در جوانی به تألیف آن پرداخت و موجب ستایش استادان شد، کتاب «شرف الفقراء المحققین علی الاغنیاء المنفقین» بود (دیلمی، ۱۳۶۳: ۲۱). شرف الفقراء در شش باب تنظیم شده است که اثبات برتری فقر بر غنا و تفضیل فقیر بر متمکن محور اصلی آن را تشکیل می دهد. در رساله «فضل التصوف علی المذاهب» نیز وی «زهد» را گام نخستین تصوف معرفی می کند و تحقق آن را در گرو زندگی مبتنی بر فقر می داند و دوباره در باب برتری و ترجیح فقر بر غنا و رها کردن دنیا داد سخن می دهد (ابن خفیف، ۱۳۷۷: ۵۸-۵۹). آنگاه به سراغ اهل صغه می رود و آنان را مصداق فقر حقیقی و تصوف در عصر پیامبر^(ص) معرفی می کند و آیاتی که در شأن آنان آمده است را دلیلی بر جایگاه والای آنان در نزد خداوند و پیامبر^(ص) می داند. وی تصوف حقیقی را معادل فقر می داند و معتقد است حتی در میان انبیا تنها کسانی اُنس با خدا و قدرت تکلم با او را داشته اند که فقر و زهد روش زیست آنان بوده است (ابن خفیف، ۱۳۷۷: ۶۸). ابن خفیف در بغداد نیز دیداری با ابن عطا دارد و با وی درباره فقر و غنا مباحثه می کند. وی همچون بیشتر هم شهریان خود نظر ابن عطا مبنی بر برتری غنا بر فقر را رد می کند و بر برتری فقر بر غنا پای می فشارد (شیمل، ۱۳۶۳: ۱۸) و معتقد است فقیر بی بازخواست و مواخذه وارد بهشت خواهد شد (دیلمی، ۱۳۶۳: ۹۲).

بنابر اعتقاد ابن خفیف هشیاری و صحو برتر از مستی است و سکر و بی قراری در طلب، مخصوص مریدان است در حالی که عارفان واصل از این مستی گذشته و هشیار و ساکن شده اند: «و

السكر للمريدین حق و للعارفین باطل و غلبات الحق علی سایر الخلق جایز و الاحوال للمتوسطين و المقامات للعارفین و الشده للمريدین و الصحو افضل من السكر و الاماد افضل من الاصطلام» (دیلمی، ۱۳۶۳: ۳۰۴).

در نظر شیخ کبیر عارف کامل از مرحله شطح گفتن عبور کرده است و درهمه حال، حتی در زمان استغراق، بر خویشتن مسلط است. این تسلط ممکن است در سطوح پایین تر یافت نشود و سالک سخنانی شطح گونه بر زبان آورد. این سخنان تا هنگامی که با اصل توحید مغایرت نداشته باشند، قابل پذیرش اند.

از روایت هایی که دیلمی در کتاب سیرت مطرح کرده، چنین برمی آید که مجالس سماع در شیراز مرسوم بوده است و مشایخ از آن استقبال می کرده اند و سماع را به عنوان یکی از مناسک تصوف پذیرفته بودند:

شیخ گفت کی: جماعت مریدان سماعی بساختند و احمد بن یحیی در صفه ای نشست و ابوبکر زید در صفه ای نشست. هر یکی با مریدان خود. چون قوال در غنا آمد احمد یحیی برخاست و چنان که عادت صوفیان باشد پیرامن خود گردید (دیلمی، ۱۳۶۳: ۱۳۰).

گویا در پذیرش و رواج آن قدری افراط نیز بوده است به گونه ای که ابوبکر شعرانی که در شهر اصطخر می زیسته و پرورش یافته مکتب عرفان عراق محسوب می شود، شیراز را به سبب این ویژگی شهر خوارج می خواند و حتی اقامت و طعام خوردن در آن را جایز نمی داند (دیلمی، ۱۳۶۳: ۱۳۲). اما ابن خفیف سماع را فقط برای عارفان کامل مجاز می داند و اجازه سماع را برای مریدان صادر نمی کند و معتقد است سماع جزو مناسکی است که ترک آن برای همه شایسته تر است؛ زیرا آسیب های آن بیش از منافعی است: «و السماع للعارفین جایز و للمريدین باطل و لیس هو بحال و لاقربه و ترکه اولی علی الجمله لکثره آفات و عظم فتنه؛ و سماع عارفان را بود و اما مریدان را نشاید و باطل است و سماع نه حال است و نه قربت که موجب ثواب گردد و ترک آن فاضل تر است بر همه کس از جهت آنکه آفات در وی بسیار است و فتنه بزرگ دارد (دیلمی، ۱۳۶۳: ۳۰۶).

امکان مشاهده حقیقی خداوند در این جهان از سوی استادان ابن خفیف در شیراز شدیداً مردود دانسته شده است.^۳ ابن خفیف نیز در این مسئله پیرو نظر استادان خویش است: «رؤیت و دیدن خداوند در دنیا محال است» (دیلمی، ۱۳۶۳: ۳۰۳).

بنابر اعتقاد شیخ، انس با حق و مشاهدات و مکاشفات نمی‌تواند و نباید موجب گستاخی و بی‌پروایی گردد. این مؤانست برای عارف کامل جز وقار و مهابت و خشوع ثمره‌ای ندارد:

عبدالرحیم گوید کی شیخ روزی با حق تعالی مناجات می‌کرد و این لفظ می‌گفت
کی: طوبی لمن لم یزده انسه بک الا وقاراً؛ یعنی کی خنک آن کسی را کی انس او
به حق نیفزاید مگر آهستگی و عظمت (دیلمی، ۱۳۶۳: ۲۷).

بنابر اعتقاد ابن خفیف، توکل کافی دانستن خداوند و تدبیر او در زندگی است و رفع بدگمانی درباره‌ی قضا و قدر او: «التوکل الاکتفاء بضمانه و اسقاط التهمه عن قضائه» (دیلمی، ۱۳۶۳: ۲۷۳). اما صوفی نباید همانند صوفی‌نمایان توکل را بهانه‌ای برای تنبلی قرار دهد. صوفی حقیقی کسی است که به دنبال کسب حلال برود؛ زیرا کسب حلال بسیار پسندیده‌تر از سوال و درخواست از مردم است: «و لیحذر المرید-و هو اولی الاشیاء فی زمانه و ما ظهر من الفساد فی اوانه-لا یکون معوله علی ادعاء التوکل علی صفه اهل زمانه و ان یدعی ان ماکله من الغیب» (ابن خفیف، ۱۳۶۳: ۳۲).

اگر در باب موضوع «محبت الهی» به اطلاعاتی که دیلمی و دیگر زندگی‌نامه‌نویسان به‌دست داده‌اند اتکا کنیم، در وجود ابن خفیف زاهدی بزرگ می‌بینیم که با ریاضت‌های طاقت‌فرسا درصدد تربیت نفس از مسیر شریعت است و در این راه موفقیت‌هایی نیز کسب کرده است و در نگاه اول ممکن است چنین به نظر برسد که ابن خفیف احتمالاً در اشاعه نظریه عشق عارفانه از خود یاری نشان نداده است. متأسفانه کتاب‌های شیخ در این باره یعنی «کتاب المحبه» و «کتاب الود و الالفه» نیز هر دو از بین رفته‌اند (دیلمی، ۱۳۶۳: ۷). اما دیلمی، مؤلف کتاب سیرت ابن خفیف، در کتاب «عطف الالف المؤلف» که در باب چیستی عشق و محبت تصنیف کرده، بخش‌هایی از آثار مزبور شیخ را نقل کرده است و برای نخستین بار نظریات شیخ را در این وادی عرضه می‌کند. براساس اطلاعات این کتاب ابن خفیف در ابتدا تعبیر عشق را برای بیان احساس محبت نسبت به ذات الهی نفی می‌کرد اما پس از مطالعه یکی از آثار جنید، به کاربرد این تعبیر را نیز جایز دانست (دیلمی، ۱۳۸۵: ۱۲-۱۳). شیخ شیرازی نه تنها در باب محبت الهی اندیشیده است بلکه حاصل اندیشه‌هایش اولاً

کتاب‌هایی است که در باب محبت نوشته شده و ثانیاً شاگردی است که بذر اندیشه‌های او را در جان خویش پرورده و تبدیل به درختی برومند کرده است. این شاگرد ابوالحسن دیلمی نام دارد. دیلمی در نیمه دوم قرن چهارم می‌زیسته و در تذکرها، سخنی از مکان ولادت او و سال تولدش به میان نیامده است اما سال وفات وی را حدود ۳۹۱ق دانسته‌اند. وی پرورش‌یافته مکتب عرفان شیراز است و بیشترین سال‌های زندگانی خود را در محضر ابوعبدالله محمدبن خفیف صرف یادگیری آموزه‌های اخلاقی و عرفانی کرده است. کتاب سیرت ابن خفیف حاصل همین سال‌های مؤانست است. اصل این کتاب به زبان عربی بوده و سپس در سده هشتم توسط رکن‌الدین یحیی بن جنید شیرازی به فارسی ترجمه شده است. تالیف دیگر وی عطف الالف المالوف علی اللام المعطوف نام دارد که درواقع کهن‌ترین تصنیف اسلامی- ایرانی در زمینه عشق الهی محسوب می‌شود. ارزش و اهمیت این اثر برجسته اما گمنام در این است که نخستین، قدیمی‌ترین و دقیق‌ترین کتابی است که در قرن چهارم و تا قرن‌ها بعد در موضوع عشق الهی و براساس مکتب عرفانی شیراز نگاشته شده است. نویسنده در بیست و چهار فصل اندیشه‌های گوناگونی را که در این زمینه ازسوی فقیهان، فیلسوفان، صوفیان، روانشناسان، ریاضی‌دانان، ادیبان و ... مطرح بوده به تفصیل مورد شرح و بررسی قرار داده است. هدف این کتاب تبیین مفهوم عشق و نیز انتقال اندیشه‌های ناب و علمی درباره عشق است که تا قرن چهارم در محفل‌های علمی و عرفانی، به گونه‌ای پراکنده و نامنظم مطرح می‌شده است.

رویکرد عاشقانه در تصوف که موضوع کتاب عطف الالف است، در روندی انتقادی نسبت به تصوف زاهدانه پدید آمد و مسیر متفاوتی را از زهدگرایی پیمود. اگر ادعا شود که این جریان از رابعه تا حلاج در یک روند تکاملی بیشتر در قالب سنت شفاهی تداوم یافته بود اغراق نشده است. اما ابوالحسن دیلمی این سنت شفاهی را به صورت مکتوب و نظریه‌مند مطرح ساخت. در این رویکرد عاشقانه باید دیلمی را پیرو حلاج و ابوسعید احمد اعرابی دانست که چندبار در کتابش بدان اشاره می‌کند و حقانیت و درستی دیدگاه حلاج و اعرابی را مورد تأیید قرار می‌دهد. نام کتاب عطف الالف نیز برگرفته از شعر حلاج بوده است (رضوی، ۱۳۹۲: ۶۵).

این کتاب از دو جهت دیگر نیز حائز اهمیت است: نخست منبعی است مهم برای شناخت دیدگاه‌های ابن خفیف در باب عشق الهی. زیرا همان‌طور که پیش‌تر هم گفته شد کتاب الود و

کتاب *المحبه* که در باب محبت نوشته شده بودند موجود نیستند، اما ابوالحسن دیلمی در سراسر کتاب ذیل مباحث مختلف نظر ابن خفیف را به عنوان شیخ و راهنمای خود مطرح می‌کند. دوم تأثیر گذاری این کتاب که عصاره اندیشه‌های ابن خفیف و دیلمی در باب عشق الهی است بر دیگر مشایخ شیراز به خصوص روزبهان.

بنا بر مطالب فوق، مشرب عرفانی دیلمی تفاوت‌هایی با استادش ابن خفیف دارد. وی گرایشی معتدل و مبتنی بر عشق و محبت الهی را دنبال می‌کند و از حیث توجه به عشق و محبت الهی و اعتلای آن در طریقت پیرو حلاج است. وی پیروی از حلاج و جسارت پذیرفتن آرای او را مدیون شیخ کبیر است زیرا ابن خفیف بود که برای اولین بار پس از ملاقات با حلاج او را موحدی کامل عیار دانست و بر سخنان و عقایدش مهر تأیید زد. نکته اساسی در این مقام این است که شیخ کبیر توانست به طرز هنرمندانه مطالب متشابه و فته‌برانگیز را با زبانی معتدل و عقیف و هندسه‌ای معقول، علمی و تجربی بیان کند؛ این زبان عقیف، معتدل و دور از تعبیرات افراطی و هنجارشکن بعدها در سخن سعدی و حافظ تکرار شد و به یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های مکتب شیراز تبدیل گشت. عقایدی مشابه عقاید دیلمی را نزد مریدی دیگر از مریدان ابن خفیف می‌بینیم. او کسی نیست جز روزبهان بقلی. وی در کتاب *عبر العاشقین* و دیگر آثارش مفهوم عشق را پخته‌تر و عمیق‌تر از بیان بسیط یا اشارات شطح‌گونه یا شاعرانه قرن دوم و سوم بیان نمود.

مسئله مهم دیگر در باب ابن خفیف که کمک شایانی به شناخت جهان‌بینی او می‌کند، رابطه حلاج با وی است که البته به‌طور مختصر در مبحث محبت الهی به آن اشاره شد. چنین روایت شده است که ابن خفیف در یکی از سفرهای خویش به بغداد به دیدار حسین بن منصور حلاج در زندان می‌شتابد و موفق به گفت‌وگو با وی می‌گردد. وی پس از این گفت‌وگو، بسیار متأثر و منقلب بازمی‌گردد و علی‌رغم تمام شایعات و مناقشات، حسین بن منصور را به عنوان موحدی کامل و عارفی واصل می‌پذیرد:

یک روز شخصی از شیخ سوال کردی کی: اعتقاد تو در حسین منصور چگونه است؟
گفت اعتقاد من آن است کی مردی موحد بود. سایل گفت: من این سوال از جهت
آن می‌کنم کی جماعتی می‌گویند کی او کافر بود؛ شیخ گفت: اگر آنچ من از او
دیدم نه توحید بود پس در دنیا موحد کیست؟ (دیلمی، ۱۳۶۳: ۱۰۱).

ابن خفیف کوشیده است تا هم از حلاج دفاع کند و هم نقل قول‌های مردود و شایعات منسوب به وی را که در میان عامه مردم و صوفیان پراکنده شده بود بزداید. این شایعات و سخنان شطح‌گونه و اشعار اغراق‌آمیز از سوی معاندان و دشمنان حلاج شاخ و برگ یافته و در اقصی نقاط جهان اسلام پراکنده شده بود. وی پس از بازگشت به شیراز به گردآوری اخبار، اطلاعات و حتی شایعات دوستان و دشمنان در باب حلاج مشغول می‌شود و کتابی در این راستا گردآوری می‌کند. پس از او ابن‌باکویه (د: ۴۲۸) و مسعود سگری (د: ۴۷۷) مخفیانه به انتشار این کتاب یعنی «بدایه حال الحلاج و نهائیه» پرداختند و با این شیوه توانستند آن مطالب را به دست علما و مورخان و بزرگان برسانند. از سوی دیگر، مریدان و شاگردان ابن خفیف در نهان به بزرگداشت حسین‌بن منصور حلاج سرگرم شدند و بر تعداد علاقه‌مندان او افزودند تا آنکه در قرن هفتم هجری در حلقه‌های ذکر صوفیان شیراز آشکارا از حلاج نام برده شد (ماسینیون، ۱۳۸۱: ۷۹-۷۸).

شیخ کبیر با دفاع از حلاج در واقع مسیر انتقاد از مشایخ بزرگ صوفیه از جمله جنید و شبلی و نظام رسمی صوفیه را هموار می‌کند. آنان در بسیاری مواقع به نشانه همراهی با حکومت و خلافت و در برابر بسیاری از ناهنجاری‌ها و بدعت‌های ایشان سکوت نموده بودند. ابن خفیف به رغم محبوبیتی که نزد برخی حکومت‌گران محلی فارس و ایران داشت، هیچ‌گاه رسماً در مسیر خواست ایشان گامی برنداشت و حتی به پند و موعظه و انتقاد از ایشان می‌پرداخت:

احمدبن یونس گفت: ما به مهمانی‌ای بودیم در بغداد. جنید در رد حلاج زبان‌آوری می‌کرد و به او نسبت جادو و تردستی و نیرنگ می‌داد. مجلسی بود خاص پیران و تنگاتنگ در آن نشسته و حرمت جنید را کس سخن نمی‌گفت، تا آنکه ابن خفیف گفت: ای پیر سخن چندین دراز مکن. بر آوردن دعا و بر خواندن ضمیرها در شمار نیرنگ و تردستی و جادو نباشد. همگان برگفت درست ابن خفیف هم‌آوا شدند. چون از آن مجلس به در آمدیم، حلاج را از آنچه گذشت آگاه کردم. پس خندید و گفت: اما محمدبن خفیف به راستی پایمردی کرد از برای خدا و زود باشد که پادشاه این بیند و اما ابوالقاسم جنید که مرا دروغ‌زن خوانده بگوی او را: آری بدانند ایشان که ستم‌ها کردند، با کدام کشتگاه گردند (نصرآبادی، ۱۳۹۴: ۷۶).

جهان‌بینی، اعتقادات و در نهایت قتل حلاج جهشی بزرگ در توجه به عشق و محبت الهی در مسیر سلوک ایجاد کرد.

۳.۱. وجوه تأثیر مکتب عراق بر ابن خفیف

در این بخش از پژوهش به نمودهای تأثیر مکتب عرفان عراق و به‌ویژه تفکرات جنید بر جهان‌بینی عرفانی ابن خفیف می‌پردازیم.

۱.۳.۱. متابعت از شریعت و سنت

یکی از بارزترین ویژگی‌های جهان‌بینی عرفانی ابن خفیف، متابعت تام و تمام از شریعت و پیروی از سنت است. دیلمی نویسنده سیرت نیز بر این ویژگی ابن خفیف پای می‌فشارد و او را چنین معرفی می‌کند:

اکنون بدانکه مشایخ در مقامات مختلف بوده‌اند و در احوال متفاوت. بعضی حال بر ایشان غالب بوده است و گاه‌گاه در استغراق حال و سکری غالب نادره بر زبان ایشان می‌رفت و نادره از ایشان ظاهر می‌شد مخالف شریعت و بعضی بر جاده شرع استقامت می‌نمودند و از ماده دین استمداد می‌گرفتند تا جمع کردند میان علم دین و شریعت و یقین و عمل بر ظاهر دین و البته و اصلاً از جاده شرع تجاوز ننمودند و از ملت حنیفه تعدی جایز نشمردند و شیخ کبیر ابو عبدالله محمد خفیف قدس الله روحه از این طایفه بود و علم و عمل به کمال حاصل کرده و تصانیف او در علوم ظاهر و باطن از سی درگذشته است و مشایخ بسیار یافته و ریاضت بی‌نهایت کشیده و اوقات خود مستغرق خیرات و طاعات کرده، چنان‌که در مرض موت خفته بود و احادیث بر وی سماع می‌کردند (دیلمی، ۱۳۶۳: ۴ و ۵).

این توجه به اصول و چارچوب‌های شریعت برگرفته از تفکر حاکم بر مکتب عرفان بغداد است. وصیت شیخ کبیر به مریدانش دلیلی است بر این مدعا. وی هنگام وصیت، از آنان می‌خواهد که در بین مشایخ، از محاسبی، جنید، رویم، ابن عطا و عمرو مکی پیروی کنند (دیلمی، ۱۳۶۳: ۳۷). نام‌بردگان همگی از بزرگان مکتب عراق هستند.

۲.۳.۱. اعتقاد به برتری صحو، حضور و بقا بر سکر، غیبت و فنا

ابن خفیف صحو را بر سکر ترجیح نهاده است و به تبع آن مقام حضور و بقاء بالله را بر غیبت و فنا برتری داده است. این انتخاب شیخ کبیر، منطبق بر شمایی است از مکتب عرفان عراق و به‌خصوص جنید که هم‌نشینی با بزرگان مکتب بغداد در ذهن وی باقی گذاشته است.

۳.۳.۱. پذیرش و به کارگیری تعبیر «عشق»

ابن خفیف به پیروی از نظریات الهیون زمان خویش در ابتدا تعبیر عشق را برای بیان احساس محبت نسبت به ذات الهی نفی می کرد اما پس از مطالعه یکی از آثار جنید به کاربردن این تعبیر را نیز جایز دانست و همین تعبیر را نیز به کاربرد (دبلمی، ۱۳۸۵: ۱۳-۱۲).

۴.۱. گام های شیخ کبیر در پدید آوردن هویتی ویژه برای مکتب شیراز

۴.۱.۱. پذیرش حلاج

همان طور که پیش تر گفته شد، انگشت شمارند مشایخی که تفکرات و روش حلاج را پذیرفته باشند و وی را مطرود و مرتد ندانند. ابن خفیف با پذیرش حلاج به عنوان موحدی کامل عیار راه خود را از جنید و مکتب عراق جدا می کند. پیشینه تصوف شریعت مدارانه شیخ کبیر، پرورش یافتن در مکتب عرفان عراق و تحت تعلیم قرار گرفتن توسط استادانی که سرسخت ترین دشمنان حلاج هستند ممکن است این انتظار را ایجاد کند که ابن خفیف باید حلاج را محکوم بداند، اما وی برخلاف تصور، فتوای محکومیت وی را رد می کند و به نفع او گواهی می دهد. مکتب عرفان عراق، مکتبی است که در بازه های زمانی مختلف حلاج را پس می زند و او را از خویشتن می راند. جنید به عنوان نماینده این مکتب تعارضات فکری فراوانی با حلاج دارد و چنین روایت شده است که سند به قتل رساندن وی را امضا و تأیید کرده است. حتی اگر این اتفاق استناد تاریخی نداشته باشد و در زمان به قتل رساندن حلاج، جنید وفات یافته باشد، باز هم نقل این روایت در طول اعصار، نکته ای مهم را بیان می کند و آن عدم پذیرش حلاج در مکتب عرفانی عراق است. ابن خفیف با اظهار علاقه قلبی به حلاج و تفکرات وی و در نهایت پذیرش او به عنوان عارف واصل و موحد کامل نخستین گام را برای انفکاک و جدایی از مکتب عرفان عراق برمی دارد و درحقیقت شکل و شمایل مکتب شیراز را با هندسه فکری نوآیینی ترسیم می نماید.

۴.۱.۲. ملاقات با رویم و پذیرش وی

با وجود اینکه رویم از اقران جنید بوده و خود را شاگرد او می دانسته اما منش و اصول فکری وی مورد قبول جنید نبوده است، به گونه ای که در باب او می گوید: «کسی که می خواهد شخصی را ببیند که بیست سال حب دنیا را در دل مخفی داشت به رویم بنگرد» (ابی نعیم، ۱۹۶۷، ج ۱۰: ۲۶۸). این سخن جنید درباره رویم ناشی از آن است که او پس از مدت ها عزلت و زهد از دنیا بالاخره شغل قضاوت

را از خلیفه می‌پذیرد و در بغداد شروع به قضاوت می‌کند و به همین سبب معمولاً جنید شاگردان را از معاشرت با او باز می‌داشته است. این در حالی است که براساس اطلاعاتی که دیلمی از ابن خفیف می‌دهد، وی در سفر خویش به بغداد، با آنکه دیگر مشایخ او را از این کار منع کرده بودند، ابتدا نزد رویم می‌رود و چندگاهی در خدمت او اقامت می‌گزیند. اگر تعداد روایاتی که دیلمی در باب هم‌نشینی‌های رویم و شیخ کبیر آورده است با روایات حاصل از ملاقات جریری و شیخ مقایسه شود، اقامت طولانی مدت شیخ نزد رویم اثبات می‌گردد. سخنانی که ابن خفیف در باب رویم گفته است خبر از تأثیرپذیری از او و تأیید او دارد چنان‌که می‌گوید: «هرگز دیده‌ام کسی را ندید که در توحید سخن گفتی، چنان‌که رویم» (جامی، ۱۳۷۰: ۹۵). وی در مقام دفاع از رویم اعلام می‌دارد که اگر صحت توکل در وجود صوفی اثبات شده باشد، اندوختن مال به او زبانی نخواهد رساند: «و دخول العارف فی الاشياء غیر قاذح فی حاله و اذا صح التوکل لم یضر الادخار» (دیلمی، ۱۳۶۳: ۳۰۵).

۱.۴.۳. مباح دانستن سماع

مجالس سماع در شیراز نه تنها پذیرفته و مرسوم بوده بلکه رواجی افراط‌گونه داشته است، این در حالی است که بحث سماع در بغداد و تا زمانی که این مکتب فکری در بغداد قرار دارد چندان مورد قبول نیست و تنها پس از انتقال به خراسان اندک توجهی به آن می‌شود، اما پس از بازگشت مکتب به بغداد در سده ششم مجدداً مورد بی‌مهری قرار می‌گیرد (رضایی، ۱۳۸۷: ۲۱). بنابر اعتقاد شیخ کبیر عارفان کامل اجازه سماع دارند اما مریدان بهتر است از آن پرهیز کنند. وی در فصل دوم کتاب *اوصاف القلوب* پس از آوردن نظر مخالفان و موافقان در این زمینه، تغنی به قرآن و خواندن آن با صوت خوش را مجاز می‌داند. وی سماع شعر را نیز مجاز می‌داند اما برای شنیدن آن شرایطی برمی‌شمرد، اما استفاده از آلات موسیقی را جایز نمی‌داند و آن‌ها را نهی می‌کند و آن را اشتغالاتی در برابر قرآن می‌داند. در باب رقص سماع نیز معتقد است اگر این حرکات بی‌تکلف باشد اشکالی ندارد (کاظمی‌فر، ۱۳۹۹: ۱۳۴). جنید اما سماع را مباح نمی‌دانست و آن را برای برخی از مردم گناه تلقی می‌کرده است. خود نیز هیچ‌گاه سماع نمی‌کرده و شاگردانش را نیز از انجام آن بازداشتنه است.

۱.۴.۴. ترجیح دادن کسب بر سوال و توکل

بنابر نظر شیخ کبیر، برای سالک کسب سزاوارتر و کم آسیب‌تر از توکل است: «شیخ روزی می‌گفت: تا در نفس آدمی حب شهوت و لذت مانده است کسب او را اولی‌تر از توکل است» (دیلمی، ۱۳۶۳: ۳۳). این درحالی است که جنید سوال و توکل را ترجیح می‌دهد و از آن به عنوان روشی تربیتی برای تهذیب صوفیان و مریدان بهره می‌برد. هدف وی از به‌کارگیری این روش، درهم‌شکستن نفس است.

۱.۴.۵. ترجیح دادن فقر بر غنا

جنید و شاگردانش هیچ‌گاه غنا را در برابر فقر قرار نمی‌داده‌اند؛ زیرا منظورشان فقر مادی نبوده است که در برابر غنا قرار گیرد. هنگامی که از جنید می‌پرسند کدام یک بهتر است؟ استغنائی با خدا یا نیازمندی به خدا؟ در جواب می‌گوید: «نیازمندی با خدا موجب غنائی با اوست. هرگاه نیازت درست شد، غنا کامل گردد. پس نباید گفت کدام یک برتر است زیرا این دو هیچ‌کدام بدون دیگری کامل نخواهد شد» (سراج، ۱۳۸۲: ۲۴۸). اما در قرن چهارم و پنجم علاوه بر معنای فوق، فقر مادی نیز مورد توجه قرار می‌گیرد و در برابر آن بحث غنا مطرح می‌شود. شیخ کبیر از این نظرگاه دوم پیروی می‌کند و هنگام بحث کردن از فقر و غنا با ترجیح دادن فقر، علاوه بر مفهوم باطنی آن به مفهوم مادی نیز چشم دارد؛ از این رو تعریف فقر و غنا در جهان‌بینی شیخ کبیر و جنید متفاوت است. اولین کتابی که ابن خفیف در جوانی به تألیف آن پرداخت و موجب ستایش استادان شد، کتاب *شرف الفقراء المحققین علی الاغنیاء المنفقین* بود. *شرف الفقراء* در شش باب تنظیم شده است که اثبات برتری فقر بر غنا و تفضیل فقیر بر متمکن محور اصلی آن را تشکیل می‌دهد. در باب ششم *شرف الفقراء*، دلایل برتری فقر بر غنا از ابن خفیف نقل می‌شود.^۴

۱.۴.۶. پذیرش عشق الهی

شیخ کبیر علاوه بر پذیرش عشق الهی و تصنیف دو کتاب در این زمینه، مریدی را پرورش می‌دهد که نه تنها بسط‌دهنده نظریات وی است، بلکه تأثیرگذارترین نظریه‌پرداز در حوزه عشق الهی در عرفان شیراز محسوب می‌شود. ابوالحسن دیلمی شاگردی است که اندیشه‌های ابن خفیف را در زمینه‌های مختلف به‌خصوص در باب عشق الهی، همچون جوانه‌ای در کشت‌زار جان خویش به بار می‌نشاند. اندیشه‌های وی حول محور عشق الهی در کتاب *عطف الألف المألوف* از جهتی دیگر نیز

حائز اهمیت است؛ زیرا در بادی امر ممکن است چنین به نظر برسد که اشتراکی در جهان‌بینی عرفانی شیخ کبیر و روزبهان وجود ندارد، اما این کتاب حلقه مفقوده‌ای است که نحوه تأثیرپذیری روزبهان از ابن خفیف و ارتباط معنوی این دو شیخ با یکدیگر را روشن می‌کند.

۱. ۴. ۷. رد گستاخی با حق

ابن خفیف معتقد است انس با حق و مشاهدات و مکاشفات نمی‌تواند و نباید موجب گستاخی و بی‌پروایی گردد. این مؤانست برای عارف کامل جز وقار و مهابت و خشوع ثمره‌ای ندارد. درمقابل بنابر اعتقاد جنید محبت هنگامی کامل می‌گردد که صمیمیتی گستاخ گونه پدیدار شود: «چون محبت درست گردد، شرط ادب بیفتد» (عطار، ۱۳۹۴: ۴۵۵).

۱. ۴. ۸. رد مشاهده حق

ابن خفیف مشاهده حقیقی خداوند در این جهان را مردود می‌داند؛ این درحالی است که جنید نه تنها مشاهده را مردود نمی‌داند بلکه معتقد است آخرین مرحله سلوک و برترین آن‌ها مشاهده است.

۱. ۵. شاخص‌های مکتب عرفان شیراز در جهان‌بینی ابن خفیف

باتوجه به مطالبی که ذکر شد، آشکار گردید که جهان‌بینی ابن خفیف زیرمجموعه مکتب عرفان عراق قرار نمی‌گیرد و نظریات، عقاید و تصمیماتی از وی دیده شد که مختص اوست و می‌تواند سرنخی برای ظهور مکتبی نو در شیراز باشد.

در تقسیم‌بندی‌های متأخران در باب جریان‌های تصوف، با وجود تعدد صوفیان زیسته در فارس و شیراز و آرای جریان‌ساز آنان، نقش این منطقه و نگرش عرفانی مختص آن در تاریخ تصوف و تحول آن مغفول مانده است و امکان وجود مکتب عرفانی - فکری جداگانه‌ای از مکتب عراق و خراسان در این خطه بررسی نشده است. نادیده انگاشتن این بخش از تاریخ تصوف را می‌توان نقصی بزرگ در دوره‌بندی‌های معمول دانست. اشتباه بزرگ‌تر آنگاه رخ می‌دهد که مکتب عرفان شیراز زیر مجموعه یکی از دو مکتب عراق و خراسان قلمداد شود (خالق‌زاده، ۱۳۹۱: ۷۹). به نظر می‌رسد حضور بیش از هشتاد شیخ از مشایخ تصوف در فارس و شیراز پیش از ظهور ابن خفیف و گسترش چشم‌گیر تصوف در این منطقه، ضرورت جست‌وجو در باب مکتب عرفان شیراز را آشکار می‌کند. بررسی دقیق آرای صوفیان پیش از ابن خفیف و پس از آن مقایسه جهان‌بینی عرفانی آن‌ها با ابن خفیف، روزبهان و سعدی به عنوان اصلی‌ترین نمایندگان عرفان در شیراز تا پایان قرن

هفتم و تحلیل نظریات آنان بسیار ضروری بوده و به پژوهش گران کمک می کند تا از وجود یا عدم وجود یک مکتب عرفانی منحصر به فرد در شیراز اطمینان حاصل کنند و مؤلفه های ممیزه آن از مکتب عرفان خراسان و عراق را بدانند. در ادامه پژوهش پیش رو به مؤلفه های مکتب عرفان شیراز در جهان بینی ابن خفیف می پردازیم.

۱.۵.۱. اعتدال در نگرش و منش

یکی از ویژگی هایی که می تواند مختص مکتب شیراز باشد، اعتدال در روش، منش و تفکرات است. می توان گفت اگر مکتب عرفان عراق با محوریت جنید و تفکر غالب صحوگرایی یک سر طیف باشد و مکتب عرفان خراسان با محوریت بایزید و تفکر غالب سُکر سر دیگر، شیراز در میانه این طیف قرار دارد و مشایخ شیراز باتوجه به اعتقادات فردی خویش ممکن است اندکی به راست یا چپ متمایل باشند، اما در کل در نقطه وسط قرار دارند. با واکاوی جهان بینی عرفانی ابن خفیف تمایل وی به مکتب عراق نمایان می گردد، اما بنابر دلایل زیر، از نقطه اعتدال که به مکتب شیراز اختصاص دارد، منحرف نمی شود. نمودهای تفکر اعتدالی در جهان بینی ابن خفیف عبارت اند از:

مدارا با دیگر ادیان و مذاهب

ابوالحسن دیلمی در سیرت نامه تصویری روشن از مردم داری، عطوفت و مدارای شیخ ارائه می کند و مؤلف فردوس المرشد به نیز ضمن تایید خلق نیکو و تعامل شیخ با جامعه، منش ابن خفیف را در یک جمله بسیار کوتاه خلاصه می کند: «طریق وی آن بود که بستدی و بدادی» (محمودبن عثمان ۱۳۳۳: ۸۷). این تعامل با خلق و حضور در میان آنان خبر از خلق و خویی ملایم و سازگار می دهد. شاید بتوان گفت مراسم تشییع شیخ کبیر درخشان ترین صحنه زندگی نامه وی است. شاهکاری است که نتیجه این مدارا و سازگاری طولانی مدت را به بهترین شکل ممکن نشان می دهد:

«و جنازه شیخ به مصلی بردند و بنهادند و اول بار ابوبکر علف در پیش رفت و بر وی نماز کرد چنان که وصیت کرده بود و آنگه ابوعلی خلوتی، آنگه ابواسحاق کی نقیب علویان بود، آنگه ابوعلی امام مسجد جامع هر یکی از میان با خلقی بسیار. پس گروه گروه مردم می آمدند و هر گروهی کسی در پیش داشتند و بر وی نماز می کردند تا صدبار بر وی نماز کردند و بر جنازه وی یهود و نصرانی و مجوس، جمله حاضر

شدند و هر کسی چنان که دین خود داشتند بر وی نماز کردند و این همه در قدر دو ساعت روز میسر شد (دیلمی، ۱۳۶۳: ۲۱۸).

این مدارا و سازگاری کیمیایی است که در مکاتب فکری و عرفانی دیگر از جمله مکتب عراق کمتر می‌توان آن را یافت و شاید به حق بتوان آن را مقصود اصلی تصوف و هدف غایی آن دانست که در مکتب عرفان شیراز به یمن اعتدالی بودن آن محقق شده است.

نگاه خاکستری به جهان و پرداختن به مسئله آسیب‌شناسی تصوف

ابن خفیف از آن دسته مشایخی است که به تصوف و صوفی نگاه مطلق ندارد. وی با واکاوی‌ای باریک‌بینانه، آسیب‌های حاصل از ورود تصوف به زندگی فردی سالک یا ظهور آن به عنوان پدیداری تازه در اجتماع را مطرح می‌کند. نگرش انتقادی نسبت به تصوف برای کسی که در متن این جریان قرار دارد، خبر از نگاهی خاکستری می‌دهد. نگاهی خاکستری که حاصل زیستن در نقطه اعتدال است و می‌تواند نقاط قوت و معایب را به‌طور هم‌زمان ببیند و شجاعت مطرح کردن هر دو را داشته باشد: «صوفیانی که من دیده‌ام بر دیو سخریت می‌کردند اکنون دیو بر صوفی سخریت می‌کند» (دیلمی، ۱۳۶۳: ۵۴).

پذیرش حلاج، پذیرش سماع، پذیرش عشق الهی و پرورش مریدی چون ابوالحسن دیلمی نیز از دیگر مواردی هستند که اعتدال در جهان‌بینی ابن خفیف را نمایان می‌سازند و پیش از این در باب آن‌ها سخن گفته شده است.

۱.۵.۲. تمهیدگری برای ورود عشق

تا سده هفتم هجری «عشق» خمیرمایه اصلی عرفان و تصوف خراسان و «چارچوب‌مندی و متابعت از شریعت» جزو اصول پایه‌ای در تصوف بغداد بوده است. این درحالی است که برای مکتب عرفان شیراز می‌توان نوعی سیر تحول در نظر گرفت. تا پیش از ظهور ابن خفیف این مکتب مبتنی بر زهد، گوشه‌نشینی و عبادت است، اما با ظهور ابن خفیف و گسترش اندیشه‌های او به‌سوی عشق‌ورزی الهی سوق داده می‌شود. جریانی که در ابتدای ظهور تصوف در قرن اول و دوم هجری با زهد و ریاضت به‌وجود آمده بود، به‌تدریج نیاز به عناصر تازه‌ای داشت. عشق و مبنا قرار دادن آن در تصوف همان عامل تغییر و تحول بزرگ در تاریخ تصوف بود. علاقه و توجه ویژه شاگردان ابن خفیف به‌خصوص دیلمی و روزبهان به مفهوم عشق و متعلقات آن علاوه بر اینکه نشانگر این

تحول عظیم در تاریخ تصوف است، همراهی ابن خفیف با این جریان و نقش جریان ساز او را نمایان می سازد. طولی نمی کشد که این مرحله از تصوف با ظهور روزبهان به اوج خود می رسد و دوره ای جدید در عرفان مکتب شیراز آغاز می شود. دوره ای که در آن سه واژه «عشق، زیبایی و تجلی» بنیادهای فکری و عملی تصوف را می سازند. سعدی را می توان پرورش یافته این دوره جدید تصوف در مکتب شیراز دانست.

۱.۵.۳. بارقه هایی از وسعت میدان تأویل

شیخ کبیر به ارائه تعاریف جدید برای مفاهیم بسیار اهمیت می دهد اما نکته قابل توجه این است که در ارائه تعاریف دست خواننده برای تفسیر و ارائه برداشت های ذهنی باز است.^۵ این روند در نگرش عرفانی روزبهان و پس از او سعدی پی گرفته می شود تاجایی که وسعت دامنه هرمنوتیک در کلام را باید یکی از ویژگی های مهم مکتب عرفان شیراز دانست.

نتیجه:

شاکله جهان بینی عرفانی شیخ کبیر تحت تعلیم و تربیت مشایخ مکتب عرفان عراق شکل گرفته است و تا اندازه ای انعکاس این مکتب عرفانی، در نگرش وی دیده می شود، اما آنچه شایان توجه است تمایزات ابن خفیف از مکتب عراق و گام هایی است که برای جدا کردن خویش از آن برمی دارد. وی با پذیرش جهان بینی حلاج و رویم، مباح دانستن سماع، ترجیح دادن فقر بر غنا و کسب بر توکل و سوال، رد مشاهده خداوند و گستاخی با او و درنهایت پذیرش عشق الهی، مسیری نو در جریان تصوف آغاز می کند. اعتدال در نگرش و منش، تمهیدگری برای ورود عشق و وسعت میدان تأویل، کلیدواژه هایی در نگرش شیخ کبیر هستند که آغاز مکتب عرفان شیراز را نوید می دهند.

به بیان دیگر، می توان گفت اهمیت شیخ کبیر، عبدالله بن خفیف، در پیوندی است که توانسته است میان صوفیان دوره کلاسیک با شاکله فکری عرفان عراق (مشایخ سده های سوم و چهارم چون جنید، رویم، ابن عطا، شبلی و ...) و صوفیان متأخر در شیراز با نگرش مکتب عرفان شیراز برقرار کند. ابن خفیف را می توان حلقه اتصال مکتب عرفان عراق به مکتب عرفان شیراز دانست.

پی‌نوشت‌ها:

۱. در باب پنجاه و پنج کتاب عوارف آمده است که وقتی علی بن بندار صوفی با شیخ ابوعبدالله خفیف به تنگی پلی رسیدند، ابوعبدالله وی را گفت پیش رو ای ابوالحسن. گفت به چه سبب پیش رو؟ ابوعبدالله گفت که تو جنید را دیده‌ای و من ندیده‌ام (سهروردی، ۱۳۹۳: ۴۲۸).
۲. در ایران اولین محققى که به تصحیح و بازشناسی آثار ابن خفیف همت می‌گمارد، فاطمه علاقه است که دو رساله کوتاه از ابن خفیف یعنی *شرف الفقراء* و *فضل التصوف علی المذاهب* را تصحیح و در مجله معارف چاپ می‌کند (علاقه، ۱۳۷۷ و ۱۳۷۸). پس از وی جواد بشری در مقاله‌ای آثار ابن خفیف و دست‌نویسی از بخش ابتدایی کتاب *الاقتصاد* را معرفی می‌کند (بشری، ۱۳۹۸) و در پایان معین کاظمی‌فر نیز در مقاله‌ای *صحت انتساب رساله اوصاف القلوب* به ابن خفیف را بررسی می‌کند و این اثر را از آثار ابن خفیف می‌داند (کاظمی‌فر، ۱۳۹۹). همان‌طور که ملاحظه می‌شود پژوهش‌های اخیر حول محور معرفی آثار ابن خفیف و تصحیح آن‌هاست و به تحلیل جهان‌بینی عرفانی شیخ و ارتباط آن با مکتب عراق یا دیگر مکاتب اشاره‌ای نشده است.
۳. «از شیخ ابوعبدالله خفیف مروی است که گفت: ابومحمد خفاف با مشایخ شیراز جایی نشسته بودند. سخن در مشاهده می‌رفت. هر کس به قدر حال خود سخن گفتند مگر خفاف که خاموش بود. مومل جصاص وی را گفت تو هم سخن بگویی. گفت آنچه شما گفتید حد علم بود نه حقیقت مشاهده و آن آن است که حجاب منکشف شود و وی را عیان ببینی. وی را گفتند تو این راز را از کجا می‌گویی؟ گفت در بادیۀ تبوک بودم. فاقه و مشقت بسیار به من رسید. در مناجات بودم که ناگاه حجاب منکشف شد و وی را دیدم بر عرش خود نشسته. سجده کردم و گفتم یا مولای ما هذا مکانی و موضعی منک. چون قوم این سخن بشنیدند همه خاموش شدند. مومل جصاص وی را گفت برخیز تا بعضی مشایخ را زیارت کنیم. برخاست و مومل دست وی را گرفت و به خانه ابن سعدان محدث درآمدند. سلام کردند. ابن سعدان تعظیم و ترحیب ایشان کرد. مومل گفت ایها الشیخ تروی لنا الحديث المروى عن النبی^(ص) ان للشیطان عرشا. ابن سعدان گفت حدثنی فلان عن فلان و اسند ان النبی^(ص) قال للشیطان عرشا بین السماء و الارض اذا اراد بعد فتنه کشف له عنہ. چون ابومحمد این حدیث را شنید گفت یک‌بار دیگر اعاده کن. اعاده کرد. ابومحمد گریان شد. برخاست و بیرون رفت و چند روز وی را ندیدیم. بعد از آن آمد. گفتیم در ایام غیبت کجا بودی. گفت نمازهایی را که از آن وقت گزارده بودم قضا می‌کردم زیرا

که شیطان را پرستیده بودم. پس گفت چاره نیست از آنکه به همان موضع که وی را دیده‌ام و سجده کرده‌ام باز گردم و وی را لعنت کنم پس بیرون رفت و خبر وی را نشنیدیم» (معصوم علیشاه، ۱۳۳۹: ۱۶۷-۱۶۶).

۴. این دلایل به شرح زیر است: «حضرت شیخ کبیر قدس سره می‌فرماید که از شرف فقر و فضل آن بر توانگر آن است که فقر اصل طاعت است و غنا اصل معاصی. و دیگر آنکه فقر اصل تواضع است و تذلل و خشوع و دوری از کبر و غنا اصل کبر است و عجب و تفاخر و تکاثر. و در فراغت سلامت قلب است و صفای باطن و غنا اصل شغل است و غفلت و در شغل و غفلت مخالفت و معصیت است. دیگر آن است که شکر فقر از بهر حضرت خداوند است تعالی و تقدس و همچنین ذکر او و همه طاعت او از سر صدق و اخلاص است زیرا که نفس را هیچ نصیب در بلا و سختی و مکروه نیست و همه طاعت غنی آمیخته به حظ نفس و ذکر او و شکر او آمیخته است به حظی از لذات و شهوات و خودبینی. دیگر آن است که فقر دور است از خلق و به خالق نزدیک و مدد نطلبد بر طاعت او از غیر او و توانگر مدد می‌یابد از نعمت او بر طاعت او. دیگر آن است که غنی به حق نزدیک می‌شود که فقیر درخواست از وی می‌کند پس قربت غنی به سبب فقیر است. دیگر بعضی از اهل علم گفته‌اند که بیشتر مذمت مال به سبب ندادن است. و اگر نه مذمت دنیا بودی خلق مأمور به امساک و منع بودند. پس چون ایشان را به دادن فرمودند دلالت کند بر مذمت دنیای دنی. و دیگر آن است که فقر سیمای بندگی است زیرا که بندگی خواری است و فروتنی و حاجت و توانگری سیمای سرداری است و نشان آن. زیرا که سرداری بزرگی است و رفعت و از این جهت است که الله تعالی فرمود «والله الغنی و انتم الفقرا» و الله تعالی توانگر است و شما درویشانید. دیگر آن است که الله تعالی فضیلت نهاد بنی آدم را بر ملائکه به فقر زیرا که ملائکه در راحت و فراخی‌اند و روح در عبادت و بنی آدم در تعب و تنگی و مشقت و جهد. پس از این جهت انسان را فضل نهاد بر ملائکه و قیاس بر این می‌کن عبادت فقیر را بر غنی. دیگر آن است که غنا امری است که جاهلان و بی‌عقلان و کافران و اراذل خلق در آن رغبت می‌نمایند و اگر چه بعضی از اهل فضل از مؤمنان به سبب آن رشکی می‌برند و اگر در غنا فضلی بودی انبیا و اولیا و صلحا در آن رغبت نمودندی. و دیگر آن است که فقر بریدن و دوری از کارهاست و اعراض از احوال مذمومه و آنکه بنده را نزدیک می‌گرداند به قرب و وصال. و دیگر آن است که الله تعالی شرف مقامات و اعلی منازل در فقر نهاده و فقرا را سیمای دوستان و نشان اولیای خود گردانیده و خوی اصفیای خود ساخته تا ظاهر شود که متاع‌های دنیا و

مال را نزد او قدری و منزلتی نیست و توانگری ملجاهای زیان است و ملاذ غافلان است و از برای دوستان خود غیر آن برگزید زیرا که صفات اولیا از صفات ایشان جداگانه است. و دیگر آن است که دنیا کدورت است و آنچه از دنیا است پلید است و قرب حق نشاطی پاک است که قبول چرک نمی کند. پس طلب فرمود از بندگان غافل خود که پاک دارید بساط قرب حضرت او از دین دنیا به آنکه از او اعراض کنید. والسلام» (ابن خفیف، ۱۳۷۸: ۱۲۹-۱۲۷).

۵. «شیخ ابو عبدالله باکویه گفت که از ابن خفیف پرسیدند تصوف چیست؟ گفت: التصوف وجود الله فی حین الغفله: تصوف یافت حق است در وقت غفلت (دیلمی، ۱۳۶۳: ۲۷۱، ۲۷۰). به کارگیری واژه «غفلت» در این جمله گستره خوانش را وسعت بخشیده است و خواننده می تواند با کمک علم تأویل یا همان تفسیر روشمند متن، پیام ها و معانی متعددی از این جمله استخراج کند. معنای اولیه ای که احتمالاً برای خواننده نا آشنا یا کمتر آشنا با تصوف رخ می نماید به گونه ای است که غفلت را در معنای غافل بودن از خدا در نظر بگیریم و جمله را این گونه معنا کنیم که تصوف یک باره حس کردن حضور خداوند است زمانی که شخص از خداوند غافل است یا گم شده و خدا یک باره خود را به او نشان می دهد و با این تجلی او را به مسیر حقیقت باز می گرداند. معنای ثانویه در تعامل با افق انتظار، پیش فرض ها و زمینه های فکری مخاطبان آشنا و درگیر با تصوف خود را آشکار می کند. در این تفسیر از معنا، تصوف درک حضور خداوند در هنگام غافل شدن از خود است. به بیانی دقیق تر، صوفی از خویش فانی می شود و مظهري برای تجلی خداوند می گردد.

کتابنامه:

- ابن خفیف، ابو عبدالله. (۱۳۷۷)، «رساله فضل التصوف علی المذاهب»، تصحیح فاطمه علاقه، معارف، دوره ۱۵، شماره ۱ و ۲، ۸۰-۵۱.
- _____، (۱۳۷۸)، «شرف الفقراء»، معارف، تصحیح فاطمه علاقه، دوره ۱۶، شماره ۱، ۹۸-۱۳۲.
- ابی نعیم، حافظ. (۱۹۶۷)، *حلیه الاولیاء و طبقات الاصفیاء*، تصحیح مصطفی القادر، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- بشری، جواد. (۱۳۹۸)، «آثار برجای مانده از ابن خفیف و دست نویسی از بخش ابتدایی «کتاب الاقتصاد»»، نشریه آینه میراث، دوره ۶۴، ۵۸-۴۱.

- جامی، نورالدین عبدالرحمن. (۱۳۷۰)، *نفحات الانس من حضرات القدس*، مقدمه و تصحیح و تعلیقات محمود عابدی، تهران: اطلاعات.
- خالقزاده، محمد مهدی. (۱۳۹۱)، «نخستین صوفیان فارس و مشرب ایشان». فصل نامه تخصصی عرفان/ اسلامی، سال دهم، شماره ۳۸، ۹۹-۷۷.
- خواجه عبدالله انصاری. (۱۳۶۲)، *طبقات الصوفیه*، تصحیح محمد سرور مولائی، تهران: توس.
- دیلمی، ابوالحسن. (۱۳۶۳)، *سیرت ابن خفیف شیرازی*، تصحیح آنه ماری شیمل و به کوشش توفیق سبجانی، تهران: بابک.
- _____ . (۱۳۸۵)، *عطف الالف المألوف علی اللام المعطوف*، بیروت و مصر: دارالکتب اللبنانی و دار الکتب المصری.
- رضائی، مهدی. (۱۳۸۷)، *مکتب جنیدیه؛ ریشه ها و اندیشه ها*، تهران: موسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران- دانشگاه مک گیل.
- رضوی، مسعود. (۱۳۹۳)، «معرفت و جنون: نکته هایی درباره سیرت ابن خفیف و حلاج»، *اطلاعات حکمت و معرفت*، سال نهم، شماره ۱، ۶۶-۶۴.
- سراج، ابونصر. (۱۳۸۲)، *اللمع فی التصوف*، تصحیح رینولد نیکلسون، ترجمه مهدی محبتی، تهران: اساطیر.
- سوری، محمد. (۱۳۹۶)، «جعفر خُلدی، صوفی ناشناخته مکتب بغداد»، *جاویدان خرد*، شماره ۳۱.
- سهروردی، شهاب الدین یحیی. (۱۳۹۳)، *عوارف المعارف*، ترجمه ابونصور عبدالمومن اصفهانی، تصحیح قاسم انصاری، تهران: علمی و فرهنگی.
- عطار نیشابوری، فریدالدین. (۱۳۹۴)، *تذکرة الاولیاء*، تصحیح رینولد نیکلسون، مقدمه محمد قزوینی، تهران: هرمس.
- قشیری، عبدالکریم. (۱۳۹۱)، *رساله قشیریّه*، ترجمه ابوعلی عثمانی، تصحیح مهدی محبتی، تهران: هرمس.
- کاظمی فر، معین. (۱۳۹۹)، «پژوهشی در انتساب رساله اوصاف القلوب به ابن خفیف»، *متن شناسی ادب فارسی*، دوره ۵۷، سال دوازدهم، ۱۴۳-۱۲۹.
- ماسینیون، لوئی. (۱۳۸۱)، *قوس زندگی حلاج*، ترجمه عبدالغفور روان فرهادی، تهران: عرفان.
- معصوم علیشاه شیرازی. (۱۳۳۹)، *طرائق الحقایق*، تصحیح محمدجعفر محجوب، تهران: کتابخانه بارانی.

- میرباقری فرد، سید علی اصغر. (۱۳۹۸)، «جایگاه صحو و سکر در مکتب عرفانی بغداد و خراسان». *نثرپژوهی/ادب فارسی*، دوره ۲۵، ۳۹۹-۳۶۰.
- نصرآبادی، ابوالقاسم. (۱۳۹۴)، *اخبار الحلاج*، تصحیح لوئی ماسینیون، ترجمه محمد فضاییلی، تهران: پرسش.
- واده، ژان کلود. (۱۳۸۷)، «اندیشه و نظر: ابن خفیف شیرازی»، *اطلاعات حکمت و معرفت*، شماره ۳، ۶۵-۶۴.
- هجویری، علی بن عثمان. (۱۳۸۰)، *کشف المحجوب*، تصحیح و تعلیقات محمود عابدی، تهران: سروش.